[illegible] الشيخ عبد القادر محي الدين رضي الله تعالى عنه
[illegible] الاجهاديت شيخنا كريما جبتار وفا اعرف للشاعر
[illegible] للمتصوفين شيخ مشايخ الحق والملة والدين قدس الله
سره العزيز وارجو انا جواب القادر يعيد الجواد شديد القوى
[illegible] اول المراد ان الالتفات الى الاسباب يحجب المراد لا يتعارض
ما التعصب الغرار فاقدا والروح على المنصف دي الاصلاح
وعلى المتصف بالخير القيام ان يخط على خطاي وعلط
بغطائي وتاريخ الاختتام وعام الاتمام يوم الاثنين ام
وزمان الاتمام جمعة في شهر رجب بعد نصف النهار
ادى صلواة وخطبة بسنة ثمان مايه والف هجرة
النبي صلى الله عليه وسلم

هذه جواهر الكلم وجواهر الحكم اعني شرح القصيدة
الغالية القادرية التي القبها الملهم الغياث الصوفية
والمتصوفة والمتمايزين بمكارم الاخلاق والدينونة طابس
رياض الاقبال قاموس دار الاجلال شيخ غلام

ARCHIVAL
MANUSCRIPT

[illegible]

و بالای [illegible] علیم الاعلی

[illegible] آمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] اصل [illegible]

[illegible]

MANUSCRIPT

وهو الذي يخرجهم من الظلمات الى النور
روحانيه كه مختص باولياء وعرفا وسجايا ونقايا وتطهير
وارشاد وشايان وذخاير نيست الا از اولياء الله
لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين امنوا وكانوا
يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة وبي
من صار العبد في الحق وبقائه تعالى هو الولي هو الذي الفاني
فيه والباقي به فناء عبارت از نهايت سير الى الله
وبقاء عبارت از بداية سير في الله اعني از نهايت
نيست نزد محققان مراد از فناء انعدام عين العبد
نيست بلكه فناء شعور است از جهة ربوبيت ومراد
از بقاء اضافت بصفات حق است وتخلقوا باخلاق
تعالى والله اعلم بالصواب

العبد محمد شمس الدين
حسن حسين عفي عنه ناقد بركلان دكشمير وسين صرف
الى عبده

و آنچه بعضی اولیاء الهی [illegible] حق گفته‌اند

ایشان را انکار حق است این سبب [illegible] شد و نیز

حال فرد مریدان راسخ الاعتقاد [illegible] سبب

آمده نیز جوابست به آنکه اولیاء کبار معبود خود را

موجود می‌شمارند بلکه در زمان عبادت [illegible] که ما

معبود [illegible] اگر چه [illegible] یقین را در این [illegible]

و [illegible] حتی یأتیک الیقین نوشته‌اند لیکن [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] الدین قدس سره

و [illegible] امر است تا [illegible] امور را

که [illegible] و [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] عبادت کما [illegible] لم [illegible]

[illegible] مرتبه کمال [illegible] و [illegible] واحده [illegible]

که [illegible] مرتبه کمال [illegible] حال [illegible]

[illegible] است والله اعلم بالصواب

نیست چه مقابل شدند شمار و عقل و دوری از آن تو باید
جنانکه بکنار فتنه ناک و شتافتن اعطا را آنچه هم
آسمان برین اکمل گردد من طا نجم برویی افزود تا آخر
چون هم او رفت سوخت و کرد کی چه منظور او را
گفت من بسی هم او که از آنجه است تا هم او را چ
جواب بخت و با هم دیگر نی تا کاه و بخت بیت آن آمد
اوراست که آن در انجمن فرو رفت در زمین بیشتر
چون آید تا کاه بیش از بیت شمس در جمله در حال
که بیت اندوه و ناک برسر بخت بیک تا بی
عدالت و هر آنچه که هر چی که آن در آب آب کرد
چو دید همه لها درد است که هر یک نظر شد
نه صبر کشتن از آسمان بر هم بود از آن جمله خلق
از هر جهت هم را احاطه کرد یک آن از آن جمله بیت
کیان هم ساخته تا هم نشان گفت بر خود نمائی او را
بود از نتیجه کردار عملشان الا هر که بیدار است

از مطلوب بود بیدر توکل رفتم در انجا رحمت بیدم از
کردم در باب فنا در بیدم او نیز بی رحمت بود از آن
در خانقاه غار بیدم او نیز بیحیا بود از انجا در باب
مشاهده رسیدم او نیز بخان بود از انجا در باب الفقر
رفتم در آنجا مطلب رسیدم همگی ما جرا در انجا دیدم
غایی سردی وجذبه رخالص مطلع من بندبقا تاس
وصفات بشری بالکل مندفع شده وجود دیگر
موجود شده بنا که بحر بسیار در بیات را قدرت
احاطه نتوان شده والله اعلم

نکرستن در جزری بنا او چیزی نشستن و چیزی انداختن
و انرا بیت معروف تبرزد کلاه مهندی بسانی
الا باب یعرف ما دنی النا مل المعنی در هم من آن
آن بیا و چنانچه دانه اصفر تلمیز علم من هو شاری
حاصل معنی دانه بزرایی اشاره بر آنست که کونین

کیلانی بجای نشین غوث الصمدانی که از بغداد بطرف
سیر و سند و ستان آمده بودند و در بلده تهته سندھ
ذره حضرت پایبوس و بعض اشغال اکرامیش ایشان
دوران حاصل شد فرمودند که قلب قابلی
ملک وقتی قبل فلی قد صفا لی مصراع یعنی وقتی
من پیش از پیش من تحقق بر گزیده بود برای من
یعنی پیش از وجود من برای من مراتب کرامت و
برگزیدگی حق تعالی در روز الست بر وفق احسان میفرمود
حاصل معنی مزبور آنکه در حضرت صفات که مقام تقلب
نیز هست حاصل شده است اول دعوت و اجتماع
بسر اکرام اولیا در دولت باطنی بعد آن تعلیم و تربیت
بحضرت خواص الارادت و محل سالاری تصرف
در بلاد و امر سلاطین دی الکمال است حضرت شیخ
رضی الله تعالی عنه فرموده که چندی لیل و نهار در بغداد
میکنم شاطین با من با نواع اسلحه صفوف
آیستند

دائمی وجودی [illegible] مبارک اوصلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حق شیخ یار راست دارد [illegible]

نفس مطمئنه کرامت [illegible] اندرون [illegible] نفس

دوست ایکی [illegible] نقداری [illegible] منتظر تحقیق [illegible]

محو لذتنا [illegible] مطلوبات اختصاص [illegible] مشتاق

اهل اشتیاق در راه وفاق [illegible] محبوب [illegible]

جنید بغدادی [illegible] محرق [illegible] درویشی [illegible]

تا انت [illegible] جنید قدس سره [illegible]

[illegible] من [illegible] امد [illegible]

[illegible] کرد [illegible] تو کیستی که در ما [illegible]

کسی تصرف [illegible] باشی والله اعلم [illegible]

الله [illegible] در [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible]

بیرون حلقه مجمع معرب حلوش است فی او شان شیخ
بکشف شدن به اظهار شدن الاعراب ولیکن ...
برادرم همیشه اقرار جواب سؤال است المنفی گوشه ...
من هفت آسمان و زمین گوشه شده و کرسی است ...
با سلطنت شیخ که تحقیق ظاهر است مرا حاصل شد
بنیابت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم ارشاد و ...
اولیا و قوت از جناب الهی مامور هم [illegible] عرش
کرسی افلاک ارضین احیاء و اسطه [illegible] یا رسول الله
استمداد او همیشه انجام اقبال خضر علیه السلام [illegible] شیخ
الجن و الانس نقاره و اعلام [illegible] پیشتر
شیخ رضی الله عنه سال فقیر [illegible] الله [illegible]
[illegible] بعلم حق الیقین است کما قال جل و علی
قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم [illegible] علیه
الفقر و قل [illegible] ان یصل الی
فلیخرج من کل شیء سوا [illegible]
[illegible]

با نسبت فقیر و حقیر نسبت کمالات و برکات ... مرشدان
محبت بسیار دارند بلکه بر ایشان شفقت و رحمت و دعای خیر کنند تا
خدای تعالی خلاصی بخشد از تجدید ان بیعت بمرشد دیگر اگر او
سعی و ارادت قدم مرید اعلام نیافته مرید تا لکر ورا اجتناب
چون که محتاج دیده اگر باشد تا کرد از استاد و ارادت گفته
تمسیح صحابه غوث العالم شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره
آمد و درخواست کرد مرید شود او را استخاره فرمود در ان
بعالم مثال دید واقعه دید که دو کس با تشبیه شیخ پیشانی بر
گرفته اند گفت که مرشد و مربی تو او خود طلبیده زاده
دیگر بیا استعد او حتی صاحب آن شیخ قدس سره
دیگر فرمود مرشد را ان قدر حالت باید که اول حال
مرید را تحقیق کند تا یکتا احداث در مرید را ... حالت
باید که در طرفة العین آن روی کمال بر پایه الهی رساند
تا این بیعت رسید خدا است اعیان ... است که هیچ
والله اعلم بالصواب

[illegible] نگاه بدارد فلک اسب [illegible]

کند خود را فلک [illegible] تا بر سر [illegible]

این همه چیز [illegible] خوش شود و آرزو [illegible]

نیاید بود ولیکن چیزی را که خواهد چرا که [illegible]

حاصل معنی آن داشت نفس محروم الاسود فقاهه

با همت [illegible] خویش باشیم که در طریقت کار

رسیدن قصد طلب آرزو و تمنا و فعل اینها که

لازمه مرید حضور است و اندیشه بطلبه درگاه والا

بنا به تحصیل و سیر است در نفی [illegible] آرزو مریدان آن بود

که هیچ چیز نخواهد مر نفس خود را الا آنکه حق تعالی او را خواهد

و مراد آن بود که هیچ چیز نخواهد الا که [illegible] حق تعالی

پس مراد این [illegible] اراده حق و تارک اراده خود [illegible]

و چیز را اراده [illegible] تا امر او را مانند [illegible]

بطالبان [illegible] چنین و [illegible] ایشان را [illegible] الیقین

و [illegible] ترتیب و [illegible] شیخ الاسلام

ارادت

نسازد مگر بسبب آن یا مبادا شیطان مرا
نیست الا برای حصول
سر انجام یافت آرائی نهاد
کرد تا با شما معارض شوم در صحت الامر
غوث الصمدانی رضی الله عنه میفرمایند
یاد و هفت روز و ساعت تا که سلام بر من
بجری و بسجری و سوف برس عرش
میکنند
الارض فنا بیند الا وجه صلی الله علیه وسلم
اولین و آخرین یاور رضی الله عنه بیابند
اتباع او صلی الله علیه وسلم کرامت شد
یوم یبعثون والله اعلم بالصواب

الفقه ارادت قرار بردار بجزی
لوی خوشش و بفتح لینه و پاک
شدن آشنا آرزو

امروز در این کتاب و اقرار غرض [illegible] عنوان در [illegible]
بیدار عقل هست چنانچه شکر [illegible] مستفید [illegible]
بنابر شرح [illegible] برای بیان یارب [illegible]
اگرچه نظر ظاهربینان تا [illegible] ایمان [illegible]
که [illegible] گفته ما از الواح [illegible]
[illegible] را [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] و از کتب [illegible] عزیزی [illegible]
[illegible] است و با قدر [illegible] توان [illegible]
[illegible] که نظاهر [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] وقت
چه غرض ما را سید بود والله اعلم بالصواب

اللهم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مشتاقان [illegible] الاعلی [illegible]
[illegible] [illegible] کردن [illegible]
از غزل

بران میکند که اگر مشت بدیوار مثلی مراد است و اگر حقیقی
در اینصورت علت آن چیست باگر القا کند اینرا میگویم بر اینکه گناه
نیست لیکن نکردیم چه آنحضرت قوایا خارق العاده مرتبه اولیاء
کبار است جمیع صفات الهی در استعمال خوانین ایشان
دارای اسم ذاتی موجود است و مراتب شرعی در ایشان
ملحوظ است و مگر که از دایره شرعی بیرون نماند و
فعلی از دست نیرود و خود را مستحق القتل و حال ندارد
تفاوت نکند و تغیر نیابد مذموم نخواهند
چنانچه جنابی قدس سره مهر بر محضر قتل منصور با وجود
وقوعت براستیزاد کرده منصور کتاب بر مهرش نمود
بر قتل خود چندان متاسف نبود و شخصی گفت
تا سه سال دیگر از این قدس سره رقعه نوشت که منصور
در حق منصور کشته کار با جواب این نوشته که منصور
شهید مستحق بلوده گفتند کان نازی شرح داده اعلم
بالصواب

حرف مختصر آن که بی‌پرده از کسی که شنید بی‌پرده گو و شنید بالا
وجود حارث کامل از قیمت تنبیه یا ذو الیقین
جز بی‌پرده سخن و شنوار است اگرچه تکرار علم او جن
حرمت بر نقطه الی اساتید مع غیر بی فقه کل اساتید
معانی نقطه بر کتاب حقیقت و حرمت ادا بالکل الی اساتید
قول از وقت که الی اساتید وارد و قول الخبر عن الرسول
صلی الله علیه و سلم نقطه الی آن شخص که اشتهر به و حرمت
اسامی نصرت و تعلیم و مراعات بر حق واختیار آن و
نقطه یا قاری بین اسامی عوام تشهیر و تقریب
از غیر اشارات معانی الطیب و اول حقیقت الله
علم بالسماع

الله محمود و محمد بن عبد الله و شهدت الشرف
نقل حجت النامی نقل از صفت محمود الائمه
اتصال کلی الی المصادر و از نام اهل

[illegible] دوزخ و آتش دوزخ با اعراف بهشت [illegible]
اگر لطف کنم خود را [illegible] بهشت [illegible]
آن [illegible] بهشت [illegible] حال من با برای [illegible]
حال یعنی اگر خود [illegible] برسم که [illegible] دوزخ
که [illegible] شود این [illegible]
کاینات صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] وجود اشرف المخلوقات علیه السلام [illegible]
[illegible] تا انکه از هزاران سال پیش افرینش
[illegible] حال چرا [illegible]
در [illegible] است که مرد [illegible] از [illegible]
آتش دوزخ فریاد خواهد بر آورد [illegible]
اطفا یعنی زبانه [illegible] وجود [illegible] عالم
چون آمده است که [illegible] یافته [illegible]
ساخته [illegible] عالم [illegible] که در [illegible]
[illegible] آسمان شاید چون [illegible]

از جهت آنکه متعلق است بین الحق والقوی الحیوانیه نفوس
از جانب حق از آن تعبیری چون نیر اشراق است از ... سازد
کاه است جهت آنکه او را تعلق بنسبت است که از ... کاه از
نفس انسانی و قوای او از جهت آنکه متأثر است از جنس خود
منقش میشود و معنی تأثیر و حرج و صعود از ... که
القا است و بدن تصدر او در وقت اشارات ... تعلق
بیدن در او وجود او است پس مرکب است ... احوال
حیوانیه مرکب غالب بر قوای حیوانیه بر قوای ...
نفس اماره و به احکام ظهور افعال آن باشد نفس لوامه
لمعان نور قلب و در انتهاء و عاقبت دلیستن
احوال فاسده و ملامت کردن بر افعال خود لوامه
نامند غلبه قلبی بر قوای حیوانیه اطمینان او مطمئنه
می نامند اعتبارات حقایق مختلفه بر هر یکی احکام
مغایر که بعضی از آن رفته اند و بعضی اعتبارات مختلف اند دلایل
[illegible] والله اعلم بالصواب

ملكوتك نغمه وقتنده كافلر كوشن عقولر كورمشلر

بعضكوه ور اثناء سيان من وباد غفرانى كوزلرن

ويقال نشر معنى كوشن اماه تسبب الاحتجاب

الصوت خفيت عقل لادار باب افعال

اذابت بابيه مصادن معنى تخفيف وراثماب اى

خبر ... افعال ... احراب

وصف ... قصد ... ديانى براى ...

ذكر ... دركده ...

كوش ... ديان كوهلر حاصل معنى قال الله

تعالى فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا

ولو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا

من خشية الله قرآن مشتمل اوامر ونواهى

يعنى اكر بز انى ... داغلر ...

تعالی که بر وی نشان توانید کرد که شما برهان رضا
ازان توانید شما را قوت وصال حق [illegible] تعالی
خواهد اندیشه عطا خواهیم فرمود تا عظمت جلال [illegible]
کند مرض [illegible] تا نعمت [illegible] ازلی یابد
گفت   ای طالب نشان تو بسی معذوری   در راه
عشق تو یکی عزیز دوری   ای آنکه ز سیل هر دو عالم دوری
تو طالب نور آنکسی نوری   [illegible] از اسرار
جواهر [illegible] لطیفه است از الطاف ربانیه که بیان
قلب و روح است حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر ابی حفص عمر السهروردی قدس سره در عوارف
آورده است یعنی [illegible] الامر
[illegible] وجود و ذات [illegible] شده [illegible] نفس
[illegible] روح از ظلمت نفس [illegible] شده [illegible]
الهی [illegible] قلب [illegible] روح
شده [illegible] روح [illegible] قلب و روح را [illegible]

حاصل اولور قوی قلب منور اولور روح لطیفه
قوی روح مسعود اولور اسرار غیره دخی مستعد
محققان صوفیه نوشته اند که ذوق اعتباری با قوه
چنانچه روح اعظم که عبارت از روح انسانی در مظهر
الهی در حیثیت الوهیت مکمل است جامع
کرده و مواد ان ... حق تعالی ...
چنانچه روح اعظم را عقل اول و قلم اعلی و نور ...
در عالم کبیر یعنی لوح محفوظ ... سر انسانی
مظهر انسانی نیز اسما ... حقیقت انسانی
انسانی و روح قل الروح من امر ربی ...
او کاشی کلمة الله ...
الم نشرح لک صدرک ...
... مختص ارباب علوم ... العلما
... اوراد ...
... افاضه ... قلب

[illegible]

مشغول شد و رجوع کرد تا از رنج و ملالت ارشاد شود

حضرت شیخ الاسلام مستفیض شد بعد از آن گفت الا ای قدس سره

فرمودند که هر که مرض که او این تعالی که مردم را

که بکسی باید خواند شد تا آنکه شود قدس حضرت حقانیه

شیخ حضرت شریف مرید شد و فرمود در حضرت الله

الکتب فی القرآن فی قول حضرت شیخ

تعالی شد و حاشا در و صحبت مردم فرمود

را در عشقان و در ... کیش را حاضر آورد و او را

مرید کرد و معامله مرید را بر آن کرد که ... شود

بعد آن کرد و فرمود تا ... ناید

الحمد الاول الآخر ... شیخ ... بزرگ ... حرمت

کرم ... تمام ... نقد ... فرمود

در ... حرمت ... این ظاهر است الحق اکر

اگر همه خود را و دنیا را بی مرائیه بگرد تمامی دنیا

فروشد و در زمین در زمان بابی مرغالی برای آن شد

حاصل معنی حجه القادر سرار و دار اوات ای شیخ

شده اگر شما بعد دنیا را بی اتفاق منعم شد بی تعال

برون شده تا ید تنگ کرد که قال فخر علیه السلام

اوحی الله الشیخ عبد القادر سر امری ای سراق بنی یقود

الا و دنیا جنا یحه منقول است که یکار الله تعالی فرمود

مخلوقات بر ایشان دنیا و انفس ما نمود بجا خود

فرو بگیر و دنیا را گر و معاینها اقبال دنیا نمود

پس حق سبحانه و تعالی جنت با ایشان را نمود

و پر ایشان اعتراف آن نمودند که حال بلال

گرد آورد و دیگر سوای دنیا چه چیست که نیا بنی

آن از خود دو کون در گذشته کرانه تعلیم باشد

خوش کسیکه ان بی نیاز و دیگر شما شد میان است

خبر دهم که اگر آسمان و زمین و ما فیها چه حرفی

و تعالی

گشاده برای من روزنی پیش پای آدم من در آن نفرت
معاذرت کردم اقدار ایزد را بحق برای وعزیمت تحقیق
این ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

الله تعالی والی گردانیدن وعمل دادن یکی جمله فرمان
وفرمان دادن وایستادن وحکم کردن میان مردم نفاذ
بفتح ونقوذ بضم درگذشتن تیر از جائی که بدان رسانند
ورفتن نامه وباری شدن فرمان الصرف عزل
نظایر الاعراب عطف بجمله سابقه فحکمی نافذ جز احمد
الشطرنج الامة یا عطف آمیه بفعلیه وادر حالی باشیا
وولایتی وقلمرو استعمال اهل لغت بامتیاز مال اتحاد
دارند لیکن در اینجا قلمرو بصیغه عموم است وولایتی
مختص بامطالبت تخصیص بعد تعمیم مفید اهتمام است
بالمعنی ولایتی گردانیدن وعمل دادن مارا طوع سجانه عز شانه

بر جملہ علماء متقدمین و متاخرین پوشیدہ نیست
متعال را این کرامت خود میسر فرمود چنانچہ
شد در ہر حال یعنی در ہر زمانہ حال الی یوم القیامت
حاصل معنی بدانکہ ہر کاملہ کہ ولی بمرتبہ ولایت کاملہ و
وقطب بمرتبہ قطبیت الغوثیہ رسد در حین حیات
و بعد وفات فی الحقیقت مولی بفوان کہ کرامت ہر حیات او
باقی ہست الآن کما کان و نزد محققان بیچ زمان
وجود ندارد و ہر حال چہ ماضی گذشتہ و استقبال
پیش است حال موجود است ہر چہ بوجود در آید در
زمانہ حال است نقل است کہ تجاری بتجارت میرفت
بجناب غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ آمد و التماس
بیعت کرد فرمود کہ بعد از معاودت تو از سفر بیعت
خواہد شد بعد زمانی کہ در بغداد معاودت کرد شنید
کہ وصال حضرت ایشان شد بر قبر شریف آمد و ندا
کرد لمیت فی شانک کذب و خلاف جواب آمد

مرد شو

عنه رضی صاحب سر سر انبیا صلی الله علیه وسلم
می نویسند که اشرف علیه السلام بعضی مشکلات
خود را از دلی می پرسید و بعضی مخفیات خود را
اطلاع می فرمودند و نزد بعضی سرائر کے ضمائر
بران اطلاع داشته باشد و احتمالست که ضمائر
بران اطلاع نباشد و احتمال دارد که مراد از سر قدم
غیب و غیب الغیب باشد کما قال تعالی عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ
بعضی رسل را بر غیب اطلاع میدهند یعنی عرفا
و اولیا و قطاب را که بر اقدام رسل اند بواسطه
کمال اتباع نیز بر غیب اطلاع دهند و احتمال دارد
که مراد از سر قدم بابت در تکلم مع الله باشد و در
سبحت الاسرار نور الدین ابو الحسن ابن دیبه که سفر
شیخ رضی الله عنه فرمود که بقرآن حدا کاه چون
قصد کنند اساک کنند منا قصد رسیدم
کنند

کہ بکمال است یا نہ خود را بر سر من تا جہانی کمال حاصل شود
بیان بصیغہ ماضی استعارہ بالسعید من سعد فی بطن امہ
ہست چنانچہ تولد رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ایام اشتداد عود
و والدہ ماجدہ ایشان گواہی بصوم دادند کہ سید الطائفہ
ما امروز شیر نادل نخورده و ہمہ قسم غرایب و عجایب
حال عجیب نسبت بحضرت خواجہ بختیار اوشی قدس اللہ
سرہ بعد چہار سال و چہار ماہ و چہار روز کہ مادر ایشان
بمکتب می برد خضر علیہ السلام تختہ از نعل انسان گر
و پرسید کہ چہ نویسی گفت سبحان الذی اسری بعبدہ
لیلا پرسید کہ سابق کی تعلم یافتہ گفت والدہ من
چہار دہ سپارہ حفظ کردہ بود در بطن قرار داد کردم و
مقطع مدح ایشان گفتہ مردہ دل گشتہ ام و
نام تو محی الدین مردہ را زندہ نما حضرت غوث الثقلین
قطب مسکین بغلامی درت منسوبست داغ بہرش
بندہ حضرت غوث الثقلین حضرت رضی اللہ عنہ فرزند

کیست مثل من در میان فرقه کبار و مثال من خلوت خیال
عطا شده باشد مگر من کبار را ایزد متعال بار است کمال
نظر از وصال اتصال فرمود اگرچه بدیگران هم وصول
قبول حاصل است لیکن مسئله مجبوبیت اشرفیت تمام
محبوبیت کبری مر اسازوار است چنانکه مذات سنو
صفات سرور صلی الله علیه وسلم مقام محمودیه و
مجبوبیه کرامت شده است در نواموس ابتلاء لطیف
یزدانی خلعتی از صفات روحانی و الله اعلم با

اللغة الاطلاق بکسر و سکون طا دیدن و کراهیدن
و وقوف دادن کسی را بر سر خود و تشدید طا
و رسیدن بزبالای چیزی بر آمدن سر بکسر و تشدید
را هر چه بدو رسیده شود و اصل نیک و در میان
چیزی و بهترین و برگزیده نسب قدیم کنته و دیر
و بکسر

یعنی چنانکه پادشاهی برای حکم است شوارای اشتی
المعنی مرشد باز مر و معنی مشایخ است الله سلوک صد اولیا
و آفتاب که با وا این مشایخ کرامت شده است با اصل
معنی با محبوب و مرغوب و معشوق سلطان
و در تربیت او دست دارند چنانکه او را دارند و
تربیتی با کمال تربیتی سلطانی و تربیت او
با یمن غیره که چندان اعتبار حضور سلطان ندارند
اگر چه سبب دارند او عزیز است لیکن با اعتبار او
دارند را او همی ماند و با سلطان است مرداد و بار
با سلطان و تحسین است و قتی است که در تربیت او
باز باشد من باشد باز مر عبد الله که شیخ مقام
تربیت او است و شاه و تربیت فرماید من
تربیت یافت صلی الله علیه وسلم که شیخ
دیگر سلطان تحقیق است و ... قلب
این ذکر حق معانی است دیگر مشایخ باشد

چون طویله دارند و کاه کاهی در سواری حضور کی
دارند و الله اعلم بالصواب

اللغة الکسوة پوشانیدن حلت بکسر جامه و خلعت که
کسی پوشاند طراز بکسر معنوی جامه و موضعیست که در ان
جامها خوب می بافند عظم بفتح سرکش شدن و بضم
بزرگی و در شعر از خیری بتخفیف بکسر آراستن و بکسر
تاج پیراسته است بکمال بفتح تمام و تمام شدن الصرف
کسامن ضرب نوح از باب تفعیل الاعراب فاعل کسانی
محذوف است و مواکب جمع و علی خلعة مفعول ثانی
اوست بطراز عظم اضافه میانه جار مجرور متعلق باو
و این نیز مسئله است کوئی سوال کرده بحسی شی
وصلت الی ما وصلت بین لنا قال کذا تو حتی لام
عطف پرکسانی الملغی پوشانید مرا الله تعالی بخلعة
فنافی الله بطراز من نوره کی آراسته گردانید
کمال است

چنانست هر چندی حال با [illegible] وصال [illegible]

[illegible] با کون است کمالی مراتب [illegible]

در سلسلهٔ [illegible] و [illegible] و حسب [illegible] ذوالجلال

و منزلت فاعل بی اتحاد [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] و صوری [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

لطف برای [illegible] المتنی [illegible]

الهی [illegible] کرد [illegible]

است [illegible] کرد

را ذوالجلال [illegible] یعنی [illegible] الله فوق [illegible]

[illegible] مقام [illegible] است [illegible]

[illegible] مقام [illegible] برای [illegible]

ذات [illegible] صلی الله علیه وسلم است

و کمالات [illegible] را ذوالجلال [illegible]

است [illegible] [illegible]

صلی الله علیه وسلم که [illegible]

MANUSCRIPT

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الفت این جا نوشته شهود و بپارسی نیز گویند

اشهب بفتح چیزی سیاه و سفید که سپیدی او

غالب باشد و سیاهی و فرس مرد است و روز

سرد شبنم و خواجه مثال مگر باشد یا ابیض

و مثال حیوانی نیز الوشد کرا ارباب ثابت را

ساده سیاه کرده است فایده الا در اوت است

شیخ سعد ... ۱۲ الباری ... این شرح است

کو بیان ... رضی الله تعالی عنه گوید و

وجه این جا حضرت ... است و ...

انکاری فی الرجال ... اعنی ... اهل ای

از اهتمام ... است با جمیع ... ثبت

و اعطی ... محمد المیل ... است

نزد علیه السلام فرمود ما تحت قدمی کان او ملوث الا
وهو ستاده است حضرت شیخ عبد القادر الی یوم
قال حضرت ابن ابی بکر حرمی ابو عمرو عثمان الصریفینی
که تمامت عراق بودند اولیا او ولی ظاهر شیخ
عبد القادر الی یوم اولیا ظاهر شود و مقدم
شیخ ... بر سید الله منقول است که در
تمام النبی صلی الله علیه و سلم را در امت
و حیات حضرت صدیق اکبر از اولیا حضرت
شیخ عبد القادر است ... و سید الطایفه
جنید بغدادی گفت که سلطان اولیا ... بنا
کالنبی فی امته و حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه
که ... اکثر ... و ...
و ... کرامت که ... اند
اند تا ... زیاده از آن ...
... رضی الله تعالی عنه ...

در این مختصر طول می انجامد والله اعلم

التماس حضرت برکات التماس و تلتمس تزویکی و حضور
و حضارة صندنایب و حضرة و حضرة و بختر معنی
نضرو بعام کندرانی القاء و بس تقریب نزدیک کردن
و معلق شهای دیکانه و بکر و دست تلف تحف
کردانیدن و بیزی و حضرات بودن و دو بیگانی
کردن و بگر و احسن ای کافی حال شخ بزرگی و بضم
بزرگ بودن و بتشدید لام تنام است و
بعضی نسخه کیای بیصر فی یعرفنی و اق است
صرف این بیت باز تی تامل ظاهر است الاعراب
الی حضرت القدیب جلالت انفه برکاه ایکن
منه مقیم و سوتر بان فرمود کو ماسوی حال
خود شد که مرتبه بر شریف شما و مقام لطف تا

الا الله الذي

[illegible] ذكره و الفاضلون

دراه صفوات تعالى ستاد لسطاني ذكره و القانون

الفاسق بياله الاصل و الوصال بيوسف التوال

كفتن اخترات التحولات الثان با ابعالى

[illegible] الصفة السنى من اضرب [illegible]

[illegible] الكون كيوسر [illegible] تلسة [illegible]

ا

انه

[illegible] [illegible] تعيش اعلام [illegible]

[illegible] [illegible] الا [illegible] الى في [illegible] تعالى

[illegible] الكون [illegible] [illegible] باشتات آلات الوصال

[illegible] قال [illegible] [illegible] من اخوها [illegible]

[illegible] [illegible] الذي [illegible] يا ما قرال

[illegible] الا الفضل ولى [illegible] الا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دار وسط او حبه البیضا است و بالا و حرارت

تعلق بانثات که طالع فلک قمر است چهارم

دار عطارد او حبه الحمرا است و بالا و مادری [illegible]

ستعلق بنزیره که نفسی زنگ است و سعد اصغر که

سم است دار وسط او حبه [illegible] است و بالا و

[illegible] که زیر فلک [illegible] است

[illegible] است دار وسط او حبه [illegible] است و بالا و

[illegible] است که [illegible] است

او است دار [illegible] مشهور

[illegible] او حبه [illegible] است [illegible] و

[illegible] است [illegible]

بحکم قیام عالم [illegible] ادم [illegible]

قائم [illegible] از [illegible]

و از دو شخص [illegible] است [illegible] از [illegible]

[illegible] آن [illegible] از [illegible]

آن [illegible] است [illegible]

[redacted]

اند وجود همایون آن است که باشی اما ابراهیم

و آن جمیل بیت اند و بعضی گفته اند که ایشان دانند و باشند

اند ایشان تقسیم اند و این قسمت که ایشان اند و باشند

اختیار ندارند و به اتفاق ... ایشان

اند از ... [illegible]

اند اکنون ... است از مخلوقات ...

ایشان است و قسمی ... [illegible]

و قسمی ... [illegible]

و ایشان ... [illegible]

... النبوة علی نبینا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ARECIBO CELL
MANUSCRIPT

شرح تصحیح

MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المعبود المسجود الذي اعطى كل موجود ما سأله
بحسب الكمال المعتاد وجرى الجمال والوداد
والصلوة والصلوة على نبي خاتم الرسل ما خلقت
الافلاك وتبدلت الدهور والاحقاب وعلى آله وصحبه الفحول
الاماثل مجمور الحار كور الله الذي على اعدائه الفحل
ارباب الفضل والفضائل الجحاجيل احمدين اما
بعد احضر مني بين يدي العبد الراجي الى رحمة الله القوي غلام
قطب الدين بن درست محمد البلوي قصيدة قصيدة
قصيدة في مدح العلامة رشيد الانام ابن سيد ابو
الوفا ذي الجلال والاكرام الذي اقتفى اثر خاتم
وحذر حذوه واقتفى وبذلك فهم معاني المعنى

ان اولیاء الله تعالی لا یموتون بل ینقلون من دار الی
دار ومن خرج من بیته مهاجرا الی الله تعالی ثم الموت
ینزانی بیته واجره علی الله تعالی کما فی
کتاب الکلام الله تعالی من تقرب الی شبرا تقربت
الیه ذراعا والله اعلم

اللغات: ستر بفتح کوشیدن وقصد کردن المشی
رفتن بیاده الهجرة ترک وطن ودر یافتن ودر بعضی
نسخه هست والم الندد بکسر بشدت السکر بالضم
مستی ومست شدن وبفتح آب وکسر عدات
وبفتحتین مست شدن الاین بفتح دوم بی رونق
وبیاشدن موالی جمع مولی آزاد کننده وآزاد کرده
شده ومراد اینجا پسر عم ویار ویار ساید هم عصر
الضرف سعت وشف ضعیف کردن عاید بخشش الفیی
فی کفیه سر نظر ست ستر متعلق باید ومعنی جزا
الشرط الملفوظ فی بیتش وقصد کرد وتقرب

و در تمام بیت مشتمل اوله [illegible] مصرع

رکن اول ابیات مصرع [illegible] و مصراع ثانی ابتدا

و رکن ثانی [illegible] مصرع حشو اولنور و رکن ثالث

[illegible] ضرب [illegible] و ابتدا و حشو و ضرب

سالم [illegible] مفاعیلن [illegible]

[illegible] فاعلاتن [illegible]

بکا [illegible] مفاعیلن [illegible] فعولن [illegible]

[illegible] مفاعیلن [illegible] فعولن [illegible] دیو که

رکن ثالث [illegible] مفاعیلن [illegible]

و فعلاتن [illegible] مستفعلن الاخر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible] والله اعلم بالصواب

قال رضی الله عنه